

روش‌شناسی تولید فلسفه‌های مضاف

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۲۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۷/۱۵

عبدالحمید واسطی*

چکیده

مسئله اصلی در این مقاله کشف یک روش قیاسی برای تولید فلسفه‌های مضاف است. مؤلف تعریف فلسفه‌های مضاف را چنین بیان کرده است: «فلسفه مضاف مجموعه تحلیل‌های عقلانی وجودشناسانه در مورد چیستی، چرایی و چگونگی یک پدیده است» (اعم از علوم و امور). روش لازم برای تولید فلسفه‌های مضاف مبتنی بر سه ابزار تحلیلی در وجودشناسی (علل اربع، مقولات عشر، مقومات سته حرکت) است که چگونگی استفاده از آنها برای تولید یک دستگاه معرفتی نسبت به یک علم یا یک موضوع (اعم از حقیقی و اعتباری غیر محض) به تفصیل در مقاله ارائه گردیده است. همچنین چهار حلقه از «حلقه‌های ارتباطی میان فلسفه مطلق با فلسفه مضاف» در علوم انسانی که عبارت‌اند از حلقه تعیین الگو و روش، حلقه تعیین ملاک حق و صدق، حلقه تعیین مدل نیازها، حلقه تعیین ملاک عدالت، بررسی شده است که در مقام نظریات راهنما برای تولید مسائل علوم انسانی تلقی می‌شوند. فلسفه‌های مضاف برای کشف قواعد کلی حرکت و تغییر در فرد و جامعه هستند و علم فلسفه متکفل تبیین معادلات کلان این حرکت و تغییر است؛ لذا با ابتننا بر ابزارهای فلسفی می‌توان فلسفه‌های مضاف تولید کرد و رابطه میان علم فلسفه و فلسفه‌های مضاف صرفاً یک تشابه اسمی نیست.

واژگان کلیدی: فلسفه‌های مضاف، روش‌شناسی، نظریه‌های راهنما، علوم انسانی اسلامی.

کلیات و تبیین مسئله

تلاش برای تعیین چیستی‌ها و چرایی‌ها تلاشی از جنس مباحث «هستی شناختی» است که متکفل ارائه قوانین و قواعد پایه در هستی می‌باشند. این قوانین و قواعد در علم «فلسفه» مورد بررسی قرار می‌گیرند و تلاش برای کشف این مفاهیم بنیادین فلسفی در علوم- مانند اخلاق، روان شناسی و... و پدیده‌های مشخص- مانند ذهن، سلامت و... و ارائه دیدگاه وجود شناختی از آنها، منشأ توجه به «فلسفه‌های مضاف» (فلسفه اخلاق، فلسفه ذهن و...) شده است.

مسئله این مقاله دست یابی به روشی عام برای تولید فلسفه‌های مضاف است؛ یعنی چه قواعد عام و کلی‌ای وجود دارد که با استفاده از آنها بتوان ساختار یک «فلسفه مضاف» را شکل داد (ساختاری که محتوای آن با استفاده از داده‌های خاص هر علم یا پدیده‌ای تکمیل می‌شود)؟ فرضیه مؤلف در پاسخ به این مسئله، استفاده از حداقل سه قاعده زیر است که در تحلیل‌های فلسفی به کار می‌روند: «علل اربع، مقولات عشر و مقومات سته حرکت». این قاعده‌ها به تفصیل در بدنه مقاله توصیف و تبیین شده است.

هدف، نتیجه و اثر این بحث دست یابی به نقاط ارتباطی و فرایندهایی است که بتوان حکمت نظری را با حکمت عملی و علوم کاربردی مرتبط ساخت (کشف چگونگی امتداددادن فلسفه عام برای رسیدن به قواعد کلی تغییر در یک پدیده). در پیشینه این بحث عنوان «رئوس ثمانیه» توسط منطق دانان مطرح شده است (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳ص ۲۷) که تمایز آن با فلسفه مضاف در بدنه بحث ارائه خواهد شد؛ همچنین می‌توان به منابع زیر نیز اشاره کرد که به صورت مستقل یا در ضمن بحث از فلسفه یک علم، به توضیح فلسفه‌های مضاف پرداخته‌اند:

- **فلسفه‌های مضاف؛** به کوشش حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه؛ تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
- **پیرامون فلسفه علم اصول؛** به کوشش مسعود فیاضی؛ تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
- **فلسفه علم اصول؛** صادق آملی لاریجانی؛ قم: نشر مدرسه علمیه ولی

عصر، ۱۳۹۳.

● **فلسفه فلسفه اسلامی؛** عبدالحسین خسروپناه؛ تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ

و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

● **فلسفه عرفان؛** علی فضلی؛ تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه

اسلامی، ۱۳۹۴.

نمونه منابع علمی زیر نیز به صورت مصداقی به یکی از فلسفه‌های مضاف پرداخته‌اند و بررسی محتوای آنها نشان‌دهنده الگوی مشترک در نحوه تحلیل مباحث در فلسفه‌های مضاف است:

● **فلسفه حقوق؛** مارک تیبیت؛ ترجمه حسن رضایی خاوری؛ نشر دانشگاه

علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.

● **فلسفه اخلاق؛** رابرت هولمز؛ ترجمه مسعود علیا؛ نشر ققنوس، ۱۳۸۹.

● **نگرشی جدید به علم سیاست؛** مونتئی پالمر، لاری اشترن، چارلز گایل؛

ترجمه منوچهر شجاعی؛ نشر وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و

بین‌المللی، ۱۳۶۷.

● **فلسفه هنرها، درآمدی بر زیبایی‌شناسی؛** گوردون گراهام؛ ترجمه مسعود

علیا؛ نشر ققنوس، ۱۳۹۲.

● **فلسفه روان‌شناسی؛** ماریو بونزه، روین آردیلا؛ ترجمه محمدجواد زارعان و

همکاران؛ نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.

در این مقاله دیدگاه کسانی که فلسفه مضاف را ترکیبی نادرست و ناکارآمد می‌دانند

نیز بررسی و نقد و ضرورت توجه به عملکرد فلسفه‌های مضاف تبیین می‌گردد.

ساختار بحث در چهار محور اصلی است:

۱. تعریف و موضوع فلسفه مضاف

برخی صاحب‌نظران در تعریف فلسفه مضاف چنین آورده‌اند: «فلسفه مضاف به

پدیده‌ها و حقایق از سنخ دانش درجه اول است که به تحلیل عقلی موضوع معینی

می‌پردازد و فلسفه مضاف به دانش‌ها از سنخ معرفت درجه دوم است؛ یعنی دانشی سیستمی و نظام مند که به توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فرانگرانه دانش مضاف الیه می‌پردازد (خسروپناه، ۱۳۸۵، ص ۷۳). فلسفه مضاف، دانش کلی عقلی نظری فرانگراست که با عقل محض و به روش استدلالی به تأمل درباره احکام برونی واقعیت مرکب علمی می‌پردازد (فضلی، ۱۳۹۴، ص ۲۵).

فلسفه مضاف به علوم از قبیل فلسفه ریاضیات، فلسفه فقه، فلسفه عرفان و... و فلسفه مضاف به امور مانند فلسفه حیات، فلسفه ذهن، فلسفه زبان و... است. در تمایز این دو گونه فلسفه مضاف گفته شده است: «رویکرد فلسفه‌های مضاف به امور، درون نگرانه است و در فلسفه‌های مضاف به علوم، برون نگرانه و روش تحقیق در صنف اول، تحلیل عقلانی رئالیستی است و در صنف دوم، علاوه بر تحلیل عقلانی، توصیفی-تاریخی و کتابخانه‌ای است» (خسروپناه، ۱۳۸۵، ص ۷۳-۷۶).

پیش فرض مؤلف در تعریف «فلسفه مضاف» چنین است: «فلسفه مضاف مجموعه تحلیل‌های* عقلانی وجودشناختی در مورد چیستی چرایی و چگونگی** یک پدیده است» (اعم از علوم و امور).

توضیح: اصطلاح «فلسفه مضاف» مشترک لفظی با اصطلاح «فلسفه عام» نیست، بلکه در ذیل اصطلاح «فلسفه» قرار دارد و مقصود از «فلسفه مضاف» نیز بررسی عوارض عام یک وجود است؛ یعنی تشخیص قوانین هستی شناختی حاکم بر علوم یا امور مختلف است.

ایجاد پدیده‌ها و تغییر در آنها بر اساس قوانین عام حاکم بر هستی صورت می‌پذیرد و مقصود از «تحلیل‌های وجودشناختی» اکتشاف همین قوانین زیرساختی است. هر یک از علوم طبیعی و انسانی به بررسی عوارض موضوع خود می‌پردازند و

* اعم از تجزیه، ترکیب، تطبیق، استدلال، نقادی.

** بررسی وجود شناختی «چگونگی» یک پدیده بررسی منشأ کلیه تغییرات کمی، کیفی، زمانی، مکانی، رابطه‌ای، زمینه‌ای و فاعلی را در بر می‌گیرد؛ لذا مباحثی مانند تاریخچه آن پدیده در محور «چگونگی» باید مورد بررسی قرار گیرد.

عوامل ایجاد آثار و تغییرات در موضوع را با استقرا کشف کرده، در تلاش برای پیش بینی و کنترل این آثار و تغییرات هستند.

اما هر کدام از این عوامل تابعی از علل فوقانی در شبکه هستی می‌باشند که منشأ وجودی آثار و ایجاد تغییرات در پدیده هستند و این علل فوقانی با مشاهده و استقرا کشف نمی‌شوند و روش کشف در آنها «تحلیل مفهومی برهانی» است.

مأموریت «فلسفه‌های مضاف» پرکردن فاصله میان تحلیل‌های استقرایی و تحلیل‌های مفهومی مربوط به قوانین عام وجودی است؛ بنابراین می‌توان گفت: «موضوع فلسفه‌های مضاف» لوازم معرفتی قوانین عام وجود است که فلسفه مطلق را امتداد می‌دهد و به قوانین پیدایش پدیده‌ها، آثار و تغییرات آنها متصل می‌کند. مثلاً «روان انسان» یا «جامعه انسانی» یا «رفتار اقتصادی» یا «ساختارهای سیاسی» موضوع برای تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند و از تجمیع نظام مند آنها به صورت یک دستگاه علمی، علم روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی یا اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد و در درون این علوم از مؤلفه‌ها و متغیرهای دخیل در فعال‌سازی یا تغییر فعالیت آنها بحث می‌شود- مثلاً شاخص انسان سالم چیست؟ سلامت روانی با چه فرایندی ایجاد می‌شود؟ یا تابع مطلوبیت در اقتصاد چیست؟ عدالت اقتصادی را چگونه می‌توان ایجاد کرد؟ اما اینکه خود این مؤلفه‌ها و فرایندها تحت چه قواعد و قوانینی قرار دارند که سرچشمه‌های اصلی محسوب می‌شوند و تغییرات کلان ایجاد می‌کنند، به دلیل عدم مشاهده حسی آنها و صیدنشدن با تور استقرا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و تمام ابعاد و مؤلفه‌های دخیل در پدیده کشف نمی‌شوند و در برخی موارد نتایج ناقص یا غلط حاصل می‌شود و لذا به طور دائم با آزمون و خطا جلو می‌رود.

در فلسفه‌های مضاف با تلاش برای کشف لوازم معرفتی آن قواعد و قوانین کلان «نظریه‌های راهنما = فرانظریه‌ها» تولید می‌شوند که می‌توانند چگونگی کشف لازم و کافی از پدیده را مدیریت کنند. مثلاً در فلسفه روان‌شناسی، چیستی روح و روان، جنس ذهن، چیستی آگاهی و اراده و مراتب آنها از «علم‌النفس فلسفی» اخذ می‌شود و با قواعد حرکت و تغییر در فلسفه ترکیب می‌شود و فرمول عام تغییر در آگاهی و

اراده تولید می‌شود.

این فرمول که مربوط به قواعد تغییر در آگاهی یا اراده است، عیناً در فلسفه مطلق بحث نمی‌شود و در روان‌شناسی نیز مصادیق آن مورد بحث قرار می‌گیرد؛ مثلاً در روان‌شناسی گفته می‌شود: برای تغییر در رفتار باید تغییر در شناخت ایجاد کرد و برای تغییر پایدار در شناخت باید اثر آن شناخت در عمل به لمس فرد برسد؛ سپس به تکنیک‌ها و چگونگی قراردادن فرد در موقعیت لمس یک نتیجه پرداخته می‌شود.

اگر در برابر هر کدام از جملات فوق که در روان‌شناسی به کار می‌رود، «چیست» و «چرا» بگذارند و پاسخ غیر استقرایی خواسته شود، باید در فلسفه روان‌شناسی پاسخ داده شود و فرانظریه‌ای مانند «تبعیت اراده از نیاز» مطرح گردد و همچنین بر اساس ابعاد وجودی انسان، مراتب نیاز و کیفیت ارتباط آنها با هم و منابع رفع نیاز تعریف شود و «مدل نیازها» به عنوان یک نظریه راهنما تولید شده و در علوم انسانی محور قرار گیرد.

تفصیل این بحث در انتهای محور «روش‌شناسی فلسفه مضاف» ارائه شده است.

۲. امکان و ضرورت فلسفه مضاف

برخی منتقدان «فلسفه‌های مضاف» می‌گویند: «جعل اصطلاح "فلسفه‌های مضاف" و بالطبع تفکیک میان فلسفه (مطلق) از یک سو و فلسفه‌های مضاف از سوی دیگر مبنا و یا لوازم علم‌شناختی قابل توجهی در بر ندارد؛ ثانیاً این خط‌کشی میان شاخه‌های فلسفه برای رشد فلسفی ما زیان‌بار است. زیان عمده عنوان فلسفه‌های مضاف در برابر فلسفه (مطلق) پدیدآمدن این تلقی است که وظیفه اصلی و اساسی فیلسوفان همان پرداختن به مابعدالطبیعه است و فلسفه‌های مضاف نه بخشی اصلی از فلسفه بلکه به منزله شاخه‌های فرعی تلقی می‌شوند... پرسش مهم این است که اصطلاح «فلسفه‌های مضاف» بر چه وجه مشترکی میان این دانش‌ها دلالت دارد؟ آیا حیثیت اضافه شدن فلسفه به علوم دیگر نشانگر وجه مشترکی میان آنها و تمایزشان با فلسفه (مطلق)

است؟ آن هم وجه مشترکی که از نظر معرفتی دارای اهمیت باشد؟...» (طاهری خرم آبادی، ۱۳۸۹، تلخیص از قسمت‌های مختلف مقاله).

در پاسخ به این دیدگاه منتقدانه می‌توان گفت: اصلی‌ترین جایگاه علم شناختی و اهمیت فلسفه‌های مضاف تلاش برای تطبیق قواعد حرکت و تغییر عام وجودشناختی بر علم یا پدیده مورد نظر است و از همین نقطه اصلی می‌توان گفت:

۱. مابعدالطبیعه را نمی‌توان «فلسفه هستی» انگاشت؛ زیرا قوانین پایه و بنیادین هستی را ارائه می‌کند و «هستی» لازم ذات آن است نه امری مضاف به آن.
۲. تمایز فلسفه مطلق از فلسفه مضاف به جای زیان باری و فرعی تلقی شدن فلسفه‌های مضاف سبب تلاش برای امتدادگیری از فلسفه مطلق و کاربردی شدن آن خواهد شد.

بنابراین می‌توان گفت: امکان عملی کردن تحلیل‌های فلسفی در پیدایش و تحولات علوم و امور سبب حکم به امکان فلسفه‌های مضاف است؛ در سوی دیگر از آنجا که فلسفه مطلق به تطبیق قواعد حرکت و تغییر در علوم و امور مختلف زندگی نپرداخته است، سبب شده است در علوم طبیعی و انسانی اکتفا به استقرا مبتنی بر آزمون و خطا شود؛ در حالی که رویکردها، جهت‌گیری‌ها و ابعاد این استقرا باید با چهارچوب‌های فوقانی عقلانی مدیریت شود که این مدیریت توسط «فلسفه‌های مضاف» انجام می‌پذیرد.

۳. روش‌شناسی فلسفه مضاف

بر اساس تحلیل فوق و با استفاده از «ابزارهای فلسفی» که مأموریت «تحلیل وجودشناختی» را به عهده دارند، می‌توان چگونگی حرکت برای تولید «فلسفه مضاف» به یک علم یا یک پدیده را تعیین کرد (تحلیل وجودشناختی یعنی دستیابی به مراحل تکون موضوع یا مفهوم از بدیهیات تا رسیدن به مفهوم مورد نظر).

این ابزارهای فلسفی برای تحلیل‌های ماهوی و مفهومی عبارت‌اند از:

الف) «أسّ المطالب = پرسش از چیستی؛ پرسش از واقعی بودن؛ پرسش از چرایی؛ پرسش از چگونگی» (حاجی سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۹۰).

ب) «علل اربع = پرسش از عامل پدیدآورنده (علت فاعلی)؛ پرسش از جنس پدیده (علت مادی)؛ پرسش از شکل و صورت و قالب پدیده (علت صوری)؛ پرسش از هدف تحقق پدیده (علت غایی)» (طباطبایی، [بی تا]، ص ۱۵۷).

ج) «مقولات عشر = کم، کیف، زمان، مکان، اجزای درونی، روابط بیرونی، نحوه اثرگذاری، نحوه اثرپذیری، موقعیت نسبت به دیگر موضوعات، زمینه تحقق موضوع» (همان، ص ۸۸).

د) «مقومات سته حرکت = عوامل شش گانه‌ای که حرکت را ایجاد می‌کنند و عبارتند از: متحرک، محرک، نقطه شروع حرکت جهت حرکت، سرعت حرکت، نقطه پایان حرکت» (همان، ص ۲۰۱).

توضیح: با توجه به جریان نظام علی و معلولی در عالم که ذهن را به سوی چراها سوق می‌دهد و با توجه به ذوابعاد بودن پدیده‌ها و با توجه به اینکه موجودات در بستر حرکت و تغییر قرار دارند، نیاز به قواعد تحلیلی عامی است که بتوانند این موارد را اکتشاف کنند.

یکی از ابزارهایی که در فلسفه، برای شناسایی و وضعیت موجودات از جهت علی و معلولی به کار می‌رود، قاعده تحلیل براساس «علل اربع» است که به «علت فاعلی» (عامل ایجادکننده پدیده)، «علت مادی» (خمیرمایه و جنس اصلی پدیده)، «علت صوری» (قالب، شکل و صورت پدیده)، و «علت غایی» (هدف ایجاد پدیده) می‌پردازد. ابزار دوم ابزاری است که ابعاد مختلف پدیده‌ها را اکتشاف می‌کند و از قاعده تحلیل بر اساس «مقولات عشر» استفاده می‌کند. عصاره بحث «مقولات عشر» این است که اشیا دارای ده بُعد و خصوصیت هستند:

۱. جوهره و اصل وجود؛

۲. اندازه و مقدار؛

۳. چگونگی و کیفیت؛

۴. اجزاء و عناصر داخلی؛
 ۵. نسبت آن با دیگر اشیا و موضوعات؛
 ۶. موقعیت زمانی؛
 ۷. موقعیت مکانی؛
 ۸. کلان‌بودن یا خردبودن؛
 ۹. اثرپذیری؛
 ۱۰. اثرگذاری.
- معادل هر یک از جنبه‌های مطرح‌شده، سؤالاتی را می‌توان ارائه کرد:
۱. این موضوع از چه جنسی تشکیل شده است (خمیرمایه آن چیست)؟
 ۲. هویت و شکل خاص آن چیست؟
 ۳. درون آن چه خصوصیتی دارد؟
 ۴. چه قابلیت‌هایی دارد؟
 ۵. چه اجزایی دارد؟
 ۶. اجزای آن چه ارتباطاتی با هم دارند؟
 ۷. مجموعه اجزا چه هدفی را دنبال می‌کنند؟
 ۸. موقعیت این موضوع و جایگاه آن در هستی و در میان موضوعات دیگر چیست؟
 ۹. در گذشته چگونه بوده است؟
 ۱۰. اکنون در چه وضعیتی قرار دارد؟
 ۱۱. در آینده ممکن است چگونه باشد؟
 ۱۲. در چه مکانی قرار دارد؟
 ۱۳. آیا یک موضوع کلان و بنیادی است که موضوعات بسیار دیگری را تحت پوشش دارد یا یک موضوع خاص و در محدوده خود و تحت پوشش موضوعات دیگر؟
 ۱۴. از چه چیزهایی اثر می‌پذیرد و چه اثرهایی و چه مقدار و در چه موقعیت و زمان و مکانی و با چه قابلیت‌های بعدی؟
 ۱۵. بر چه چیزهایی اثر می‌گذارد، چه اثرهایی و چه مقدار و در چه موقعیت و

زمان و مکانی و با چه قابلیت‌های بعدی؟

ابزار سوم، استفاده از قاعده تحلیل بر اساس «مقومات سته حرکت» است؛ یعنی عوامل شش‌گانه‌ای که مقوله حرکت را ایجاد می‌کنند که عبارت‌اند از: «متحرک، محرک، نقطه شروع حرکت جهت حرکت، سرعت حرکت، نقطه پایان حرکت».

براساس این عوامل، می‌توان معادله حرکت تعریف کرد که عبارت است از: حرکت در / از / به / در مراحل ... با کمیت ... و کیفیت ... در زمان / در مکان / در ارتباط با ... که توسط علت ... شروع شده و توسط علت ... ادامه یافته است و نقطه اوج آن ... است تا به ... برسد.

یعنی: حرکت در چه ماده‌ای، از چه نقطه شروعی؟ به چه نقطه پایانی؟ با عبور از چه مراحل؟ با چه کمیت و کیفیت و زمان و مکان و وضعیت و جهتی؟ توسط چه علت فاعلی؟ و علت مبقیه‌ای؟ با حداکثر چه سقف قابلیت؟ با چه مرکز ثقلی؟ به چه علت غائی‌ای؟

هر مفهومی دارای منشأیی است که پیدایش آن مفهوم از آنجا آغاز شده است. وجود منشأ و بحث پیدایش ملازم با بحث «تغییر» و «حرکت» است. مهم‌ترین قسمت در دست‌یابی به حقیقت یک موضوع، کشف «فرمول تغییر» و «معادله حرکت» آن است. اگر این ابزار تحلیل عام فلسفی ماهوی و مفهومی به کلیت یک علم یا یک پدیده تعلق بگیرد، «فلسفه مضاف» به آن علم یا آن پدیده شکل می‌گیرد (تأکید بر کلمه «کلیت علم یا پدیده» ضروری است).

موارد فوق را می‌توان به صورت قدم‌های زیر برای تولید «فلسفه مضاف به یک علم یا مضاف به یک پدیده» در دو محور درونی و بیرونی توصیف کرد:

الف) محور درونی

۱. کشف مفاهیم اصلی به کاررفته در تحلیل‌های مرتبط با آن علم یا آن پدیده و ارائه تعریف مفهومی از آنها (مبادی تصویری)؛

۲. کشف مفهوم مرکزی (موضوع شناسی و علت مادی)؛
۳. کشف گزاره‌های پایه و بنیادین به کاررفته در تحلیل‌های مرتبط با آن علم یا آن پدیده و ارائه یا ارجاع به برهان بر صدق آنها (مبادی تصدیقی)؛
۴. کشف گزاره مرکزی (مبدأشناسی، نقطه شروع تولید و استنتاج)؛
۵. اثبات جامع و مانع بودن مبادی تصویری و تصدیقی و حذف غیرمترابط‌ها یا اضافه‌کردن موارد لازم (قلمروشناسی)؛
۶. تجزیه مفاهیم و گزاره‌های پایه به مفاهیم تشکیل دهنده آنها تا رسیدن به مفاهیم و گزاره‌های «وجودشناختی = فلسفی».
۷. ارائه روش استنتاج از مبادی تصویری و تصدیقی در آن علم یا آن پدیده برای تولید گزاره‌های جدید یا نظریه‌های جدید (روش‌شناسی)؛
۸. توصیف دقیق چگونگی اعتبارسنجی صحت گزاره‌های تولیدشده؛
۹. توصیف تقسیمات اصلی آن علم یا آن پدیده (ساختارشناسی و علت‌صوری).

ب) محور بیرونی

۱. اثبات امکان تحقق آن علم یا آن پدیده و توصیف زمینه لازم برای تحقق (امکان‌شناسی و زمینه‌شناسی)؛
۲. هدف از آن علم یا آن پدیده (غایت‌شناسی)؛
۳. کشف عامل اصلی برای تحقق آن علم یا آن پدیده و استمرار آن (علت‌فاعلی)؛
۴. کشف نقاط ارتباط و تأثیر و تأثر آن علم یا پدیده، بر علوم یا پدیده‌های دیگر (نسبت و مناسبات‌شناسی و کارکردشناسی)؛
۵. توصیف زاویه دیدهایی که برای تحلیل آن علم یا آن پدیده می‌توان ایجاد کرد (رویکردشناسی)؛
۶. کشف تاریخچه تکوّن و سیر تحولات آن علم یا آن پدیده (پیشینه‌شناسی + شخصیت‌شناسی و منبع‌شناسی)؛

۷. ارائه نقاط خلأ، آسیب، نقد و موانع احتمالی نسبت به وضعیت موجود در آن علم یا آن پدیده (آسیب‌شناسی)؛
۸. ارائه ایده‌های تکمیلی و تکاملی نسبت به آینده آن علم یا آن پدیده (آینده‌شناسی).
- بر اساس منطق فوق می‌توان دستورالعمل زیر را نیز برای فرایند تولید فلسفه مضاف به امور ارائه کرد:
۱. تعریف موضوع؛
 ۲. تعریف علت نیاز به موضوع (چه چیزهایی سبب پیدایش مشکل شده‌اند؟ ضریب تأثیر هر کدام چقدر است؟ تبیین وضعیت موجود)؛
 ۳. چه مسائلی در اثر این مشکل به وجود آمده‌اند؟ (تشخیص آثار و نتایج)؛
 ۴. تعریف اهداف (تعریف وضعیّت مطلوب)؛
 ۵. تعیین هدف کلی و اساسی و ضریب اهمیت آن (اگر حاصل نشود چه تبعاتی دارد)؛
 ۶. تعیین زمینه اولیه (شرایط اولیه برای شروع حرکت به سوی اهداف فوق)؛
 ۷. تعیین اجزای درونی اهداف (تعریف متغیرهای درونی)؛
 ۸. تعیین کمیت و کیفیت عناصر فوق (از هر کدام چقدر و با چه کیفیتی)؛
 ۹. تعیین ضریب اهمیت هر یک از عناصر فوق؛
 ۱۰. تفکیک بین حداقل لازم (مقداری از هدف که به هیچ وجه قابل صرف نظر نیست و باید حاصل شود) و حداکثر مطلوب؛
 ۱۱. تعیین اهداف منفی (آنچه نمی‌خواهیم و نباید بشود) چه عناصری می‌توانند مضر باشند و برای رسیدن به اهداف مانع ایجاد کنند؟ ضریب مانعیت هر یک چقدر است؟ (تشخیص موانع)؛
 ۱۲. تعریف ارتباطات (تعریف عناصر مرتبط با وضعیّت موجود و اهداف مطلوب) بررسی فعل و انفعال هر یک از متغیرها با یکدیگر، یعنی کلیه ارتباطات محتمل عناصر درونی با هم، عناصر بیرونی با هم، عناصر درونی و بیرونی نسبت به یکدیگر و کمیت و کیفیت اثرگذاری آنها بر یکدیگر

مشخص شوند (تشخیص ارتباطات)؛

۱۳. چه تغییراتی در این ارتباطات می‌توان ایجاد کرد؟ (بهبود امکانات)؛

۱۴. چه ارتباطات جدیدی را می‌توان ایجاد کرد؟ (توسعه امکانات)؛

۱۵. ایجاد تغییر عناصر و ارتباط آنها یا ایجاد عناصر و ارتباطات جدید چه آثار

مثبت و منفی می‌تواند داشته باشد؟ (بررسی هزینه تغییر).

در جدول زیر می‌توان مقایسه میان «رئوس ثمانیه» را که در منطق مطرح است، با

محورهای «فلسفه‌های مضاف» مشاهده کرد:

جدول مقایسه محورهای مطرح در فلسفه‌های مضاف با محورهای رئوس ثمانیه

محورهای مطرح در فلسفه مضاف	محورهای رئوس ثمانیه
۱. شناسایی ماهیت دانش مورد نظر (از حیث منطقی و تاریخی)	۱. السمه و هی عنوان العلم (هویت علم)
۲. معاشناسی مفاهیم کلیدی (مبادی تصویری)	۲. الغرض (هدف علم)
۳. امکان‌شناسی تحقق آن دانش	۳. المنفعه (کارکردهای علم)
۴. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش	۴. المؤلف (سرچشمه علم)
۵. شخصیت‌شناسی و شناسایی منابع	۵. انه من ای علم هو لیطلب فیه ما یلیق به (سنخ علم)
۶. علت فاعلی	۶. انه فی ای مرتبه هو لیقدم علی ما یجب و یوخر عما یجب (جایگاه علم در طبقه‌بندی علوم)
۷. مبادی تصدیقی	۷. القسمه لیطلب فی کل باب ما یلیق به (ساختار علم)
۸. روش‌شناسی	۸. الانحاء التعلیمیة (روش آموزش)
۹. ملاک‌های اعتبارسنجی	
۱۰. رویکردشناسی	
۱۱. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های همگون و مرتبط	
۱۲. بررسی تطبیقی گرایش‌های مختلف در آن	
۱۳. هندسه، قلمرو و ساختار دانش و ابواب آن	

۱۴. آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش	
۱۵. وضعیت فعلی و آینده شناسی	

همه الزامات شناختی و روشی که برای تحقق علت مادی و صورتی یک پدیده یا

یک دانش و فعال‌شدن علت فاعلی آن لازم‌اند، زیرساخت‌های آن دانش یا آن پدیده

هستند و از مباحث فلسفه مضاف به آن دانش یا آن پدیده به شمار می‌روند.

۴. پل‌های ارتباطی فلسفه مطلق و فلسفه مضاف

در ابتدای مقاله، در مسئله بحث، چنین آمده بود: پس از بازخوانی چیستی و چرایی فلسفه‌های مضاف، به چگونگی تولید آنها و چگونگی بهره برداری از آنها برای حل مشکلات زندگی بشر پرداخته می‌شود و هدف، نتیجه و اثر بحث نیز چنین ذکر شده بود: دست یابی به نقاط ارتباطی و فرایندهایی که بتوان حکمت نظری را با حکمت عملی و علوم کاربردی مرتبط ساخت (کشف چگونگی امتداددادن فلسفه عام برای رسیدن به قواعد کلی تغییر در یک پدیده).

در این قسمت برخی پل‌های اصلی ارتباط میان فلسفه عام با علوم انسانی که سبب تولید «فلسفه علوم انسانی» می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

هر گونه فلسفه‌ای را می‌توان حداقل در دوازده کلان نظریه مرتبط با یکدیگر به صورت دوازده سؤال زیر ترسیم کرد که بر اساس پاسخی که به این سؤالات داده می‌شود، مکتب فلسفی خاصی شکل می‌گیرد و اگر پاسخ این پرسش‌ها از منابع دین اسلام الهام گرفته شده باشند (در مقام گردآوری اطلاعات و تولید فرضیه) و تلاش برهانی شده باشد که آن فرضیه‌ها اثبات شوند «فلسفه اسلامی» شکل می‌گیرد.

۱. آیا هستی و انسان واقعی اند؟ (منظور از «واقعیت» در مقابل توهم ذهنی است و شاخص آن این است که تابع اراده انسان یا موجود ممکن دیگری نیست) و آیا اصلاً واقعیتی خودبنیاد وجود دارد؟ (بحث اصالت‌الوجود و هویت وجود ذهنی).

۲. آیا هستی و انسان و موجودات دیگر، مستقل از یکدیگر و دارای شبه ارتباط هستند یا اینکه کاملاً متصل به یکدیگر و به صورت یک شبکه منسجم هستند (بحث واحد و کثیر، نظام علت و معلولی و بحث عقل و عاقل و معقول)؟

۳. آیا هستی و انسان ذوابعاد و چندلایه‌ای است یا فقط همین است که

- محسوس است (مبحث مادی و مجرد و بحث قوای نفس)؟
۴. آیا هستی و انسان طیف دار هستند یا یک طول موج بیشتر ندارند (تشکیک در وجود)؟
۵. آیا هستی و انسان، تغییر و حرکت دارند یا ثابت هستند (بحث قوه و فعل)؟
۶. اگر حرکت دارند، منشأ آن در مراتب و ابعاد هستی چیست (بحث صفات الهی)؟
۷. آیا هستی و انسان دارای ساختار پایدار و قاعده‌مندند (بحث علت و معلول)؟
۸. ابعاد هستی و انسان چیست (بحث حدوث و قدم، واحد و کثیر، ماهیت و مقولات)؟
۹. ارتباط مراتب هستی با یکدیگر چگونه است (نظام العالم و کیفیه حصول الکثره)؟
۱۰. آیا حرکت‌ها در هستی و در انسان برابری هستند یا هر حرکتی به طور خطی جداگانه فعال است (نظام علی و قاعده الواحد)؟
۱۱. معادله حرکت‌ها در هستی و در انسان چگونه تعیین می‌شود (مقومات حرکت، هم در اعراض هم در جواهر، هم در مجردات)؟*
۱۲. موقعیت انسان در هستی چیست (مرتبط با بحث علم النفس)؟
- اما چگونه قواعد کلی خاص حاکم بر یک علم خاص از این قواعد عام استخراج می‌شوند؟ پل‌های ارتباطی میان این دو فضا را در سه نمونه بررسی می‌کنیم:**

۴-۱. رابط اول: استفاده از فلسفه عام برای کشف «پارادایم و رویکرد به موضوع»

اولین محور و اولین «نظریه راهنما» در ارتباط میان فلسفه با علوم و امور، محور «نحوه نگرش به موضوعات» است:

مسئله این است که: برای اینکه بتوانیم بیشترین و مرتبط‌ترین کشف از آثار و

* بنا به پذیرش مبنای وجود حرکت در مجردات (فیاضی، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۸۱).

** این پل‌های ارتباطی حداقل ده مورد اصلی هستند که مؤلف در مقاله «ظرفیت حکمت متعالیه برای تولید علوم انسانی اسلامی» منتشره در مجله علوم انسانی اسلامی (ش ۱۸، تابستان ۱۳۹۵) به تفصیل آورده است.

توانمندی‌های موضوعات داشته باشیم، باید چه فضای دید عام (پارادایم) و چه زاویه دید خاص (رویکرد) را برای بررسی آنها اتخاذ کنیم؟

«پارادایم» یک اصطلاح در «فلسفه علم» است. تعریف پیشنهادی این مقاله، پس از بررسی توصیفات مختلف از آن، چنین است: «چهارچوب فکری کلان حاکم بر یک علم یا یک نظریه که برای تحلیل، سنجش، کشف و اصلاح نظریه‌های علمی به کار می‌رود». عناصری که در هر پارادایم بررسی می‌شوند، دست کم عبارت‌اند از: مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، ارزش‌شناختی و تاریخ‌شناختی.

پارادایم‌های کلان رایج در علوم انسانی، پارادایم تجربه‌گرا (اثبات‌گرایی)، پارادایم ذهن‌گرا (تفسیری و تفهیمی) و پارادایم ساختارگرا (انتقادی) هستند و هر کدام برای هر یک از عناصر کلان پارادایمی تعریف و تبیین دارند (ایمان، ۱۳۹۳، ص ۵۹).

«رویکرد» در دیدگاه مولف، تعیین زاویه دیدی است که از آن زاویه به موضوع نگاه می‌کنیم؛ «رویکرد» نوع نگاه است و جنس معرفتی دارد؛ خودش ابزار نیست بلکه تعیین‌کننده ابزار مناسب برای اجرای تحقیق است.

علت نیاز به «رویکرد» چندبُعدی و چندوجهی و چندلایه‌ای بودن پدیده‌هاست که برای کشف هر کدام نیاز به زاویه دید خاصی می‌باشد؛ هر کدام از علوم، یک زاویه دید خاص به پدیده‌ها دارند و از بُعدی از ابعاد یک پدیده، پرده‌برداری می‌کنند؛ لذا به تعداد علوم دارای رویکرد هستیم و همچنین کلیه مواردی که به تعیین مقیاس دید مرتبط می‌شوند، مانند دید کلان و دید خرد، دید فردی و دید اجتماعی و....

بر اساس مبانی فلسفی «شبهه‌ای بودن موجودات در هستی»، موضوعات، پدیده‌ها و امور جاری در هستی، دارای ابعاد، زوایا، سطوح، لایه‌ها، مراتب، وجوه و ظهورات متعدد و مختلفی هستند که در عین اختلاف، همگی ظهور و بروز جوهره و اصل آن موضوع می‌باشند و در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و به صورت برابری حرکت می‌کنند؛ بنابراین حل هر مسئله‌ای نیازمند کشف حداکثر آثار، ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و قابلیت‌های پدیده‌ها و موضوعات مرتبط است و از آنجا که پدیده‌ها و موضوعات ضرورتاً و صرفاً آن گونه که دیده می‌شوند نیستند بلکه ممکن است پدیده «شور» باشد

و ظاهری غیر از واقعیت خود بروز دهد و همچنین پدیده‌ها دارای ابعاد، لایه‌ها، سطوح، مراتب و حالات مختلف هستند که حکم هر کدام نسبت به دیگری متفاوت است- گرچه در یک جوهره اصلی مشترک‌اند- برای کشف این ابعاد، لایه‌ها، سطوح، مراتب و حالات که در ابتدا به چشم نمی‌آیند نیاز به تغییر زاویه دید، تغییر نقطه دید، تغییر فرایند بررسی، و تغییر ابزار بررسی است، شکل‌گیری «پارادایم‌ها» و «رویکردها» بر اساس مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در پاسخ به این ضرورت بوده است.

۴-۲. رابط دوم: استفاده از فلسفه برای شکل‌گیری دال مرکزی «حق» و «صدق» در علوم و امور

جوهره علم فلسفه بر محور «حق» قرار دارد و «فلسفه» در واقع علم «حقیقت‌شناسی» است: تشخیص حقایق از توهمات، تشخیص هویت حق، تشخیص مراتب و ابعاد حق، کیفیت تشخیص حق و آثار حق؛ از سوی دیگر در علوم انسانی از فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست بحث می‌شود و از مباحث زیرساختی آنها «هویت حق، منشأ حق و کیفیت تشخیص حق» است. در علم حقوق باید حقیقت‌شناسی تشخیص داده شده و ادا شود. در علم اخلاق باید طبق حق عمل شود و در علم سیاست، مشروعیت باید بر اساس حق بنا گردد. «حق» در این علوم، منشأ تولید اعتبارات حقوقی، اخلاقی و سیاسی است.

«حق» در نگرش فلسفی (حکمت نظری) به تعبیر این قلم عبارت است از «وجود خودبنیاد»؛ وجودی که تابعی از هیچ وجودی در هستی نیست. چنین موجودی باید «بی‌نهایت» باشد تا چنین خصوصیتی داشته باشد؛ بنابراین فقط یک «حق مطلق» بر کل هستی حاکم است و کلیه «حق‌های دیگر» در ارتباط با او معنادار می‌شوند. در فلسفه از «حق» بحث می‌شود که آیا واحد است؟ متکثر است؟ نسبی است؟ مطلق است؟ ابعاد و مراتب دارد یا ندارد؟

در سوی دیگر «حق» در نگرش علوم انسانیِ هنجاری (حکمت عملی) عبارت است از: «آنچه ذی حق "باید" داشته باشد».

این «باید» به زبان فلسفه «ضرورت بالقیاس» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۷۰) و براساس آن، تعریف «حق» در دیدگاه این قلم چنین می‌شود: «هر آنچه نیاز و نقص یک موجود را برای رسیدن به کمالش برطرف می‌کند».

جوهر اصلی علوم انسانی تعیین «فرایند» مطلوب برای رفع نیازها و رسیدن به موفقیت و رشد است (اعطای حق) و براساس دیدگاه تئوری پردازان علوم انسانی نسبت به «حق»، فرایند متناسب با آن تعریف می‌شود و نظریات مختلف شکل می‌گیرد. از سوی دیگر اختلاف در نحوه تشخیص «حق» که در فلسفه و معرفت‌شناسی با عنوان «مناط صدق» مورد بحث قرار می‌گیرد سبب شده است شعاع تفاوت نظریات در علوم انسانی گسترده شود (شریفی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶).

مفهوم اولیه «صدق» مطابقت با واقع است و اگر واقعیت، شبکه‌ای است، آن‌گاه در صورتی مطابقت با واقع، معنادار است که با کل شبکه هستی سنجیده شود؛ بنابراین به گمان نگارنده می‌توان «صدق» را چنین تعریف کرد: «مطابقت موجود ذهنی با مابزایش در شبکه هستی».

در شاخه‌های علوم انسانی قالب‌های مشترکی در نظریات وجود دارد که در حقوق، اخلاق، سیاست، روان‌شناسی و اقتصاد تکرار می‌شوند؛ مانند: «قراردادگرایی»، واقعیت‌گرایی، طبیعت‌گرایی، انسان‌گرایی، کارکردگرایی و ساختارگرایی* که سرچشمه اختلاف و تفاوت این نظریات تشخیص تئوری پرداز نسبت به «هویت حق» و «ملاک صدق» است که خود را در نحوه ارتباط «حقایق و اعتباریات»، و در نحوه ارتباط

* ر. ک: توسلی، غلام عباس؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی؛ انتشارات سمت، ۱۳۷۶. تفضلی، فریدون؛ تاریخ عقائد اقتصادی؛ نشر نی، ۱۳۸۷. لاندین، ویلیام؛ نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی؛ ترجمه یحیی سیدمحمدی؛ مؤسسه نشر ویرایش، ۱۳۷۸. دانش‌پژوه و خسروشاهی؛ فلسفه حقوق؛ نشر مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۵.

«تکوین و تشریح» و در بحث «منشأ ارزش»* و «منشأ مشروعیت»** آشکار می‌کند. از امتدادهای بحث «حق» و بحث «صدق»، بحث «رابطه حقایق و اعتباریات» است؛ حکمت نظری با حکمت عملی چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟

اعتباریات دارای منشأ انتزاع حقیقی «حد» حقایق در عمل هستند؛ یعنی وقتی من حقیقتی را از حیث ذهنی دریافت می‌کنم و می‌خواهم بر اساس آن اثری را ایجاد کنم، این پرسش به وجود می‌آید که برای ایجاد این اثر چه درجه‌ای از قوای نفسانی من باید فعال باشد تا آن واقعیت ایجاد گردد؟ توجهی که سبب می‌شود قوای درونی من فعال شوند و تلاش کنند آن اثر حاصل شود، «اعتبار» نامیده می‌شود.

تأثیر «حق و صدق» در «امور» نیز به بحث از امکان و تحقق آنها در فلسفه‌های مضاف باز می‌گردد؛ یعنی تلاش برای کشف آثار «وجودداشتن غیرتوهمی» در ظهور و بروزها و روابط «امر مورد نظر». بر اساس «حق و صدق» در شبکه هستی، منشأ ارزش‌ها و مشروعیت‌ها که «باید نخستین» را شکل می‌دهد، «اتصال به بی‌نهایت» است؛ یعنی چیزی ارزش و مشروعیت ذاتی دارد و می‌تواند «ارزش بخش و مشروعیت بخش» باشد که خودش بی‌نهایت باشد یا متصل به بی‌نهایت باشد.

بر همین مبنا مفهوم «سعادت و کمال» و مفهوم «معنای زندگی» توصیف و تبیین می‌شوند؛ یعنی کمال و سعادت حقیقی در حرکت به سمت وجود بی‌نهایت است و آنچه «ذاتا» به زندگی معنا می‌بخشد، تلاش برای اتصال به وجود بی‌نهایت است و بقیه مقاصد اگر متصل به این مسیر باشند، معنادار خواهند بود.

۴-۳. رابط سوم: استخراج مدل نیازهای انسان از فلسفه

نقطه اصلی ربط میان فلسفه و علوم انسانی، «مدل نیازها» است. در فلسفه اسلامی

* بحث از منشأ ارزش‌ها یعنی تلاش برای پاسخ منطقی به پرسش «به چه دلیل این کار خوب است یا بد است؟»

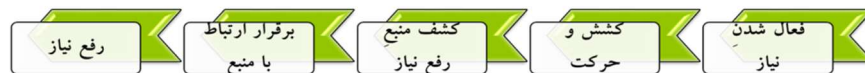
** بحث از منشأ مشروعیت یعنی تلاش برای پاسخ منطقی به پرسش «به چه دلیل دیگران باید طبق دستور شما عمل کنند؟»

«ممکنات» از سویی فقر وجودی دارند و از سوی دیگر تنازل و تجلی وجودی علت خود هستند (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۳۱)؛ بنابراین قوایی دارند که باید به فعلیت برسند، یعنی نقص و نیاز و محدودیتی است که با برقراری ارتباط با منبع غنی و نامحدود برطرف می‌شود. بحث «قوه و فعل» زیرساخت تحلیل «نیازها» است. بنابراین می‌توان نیاز را این گونه تعریف کرد: «نقصی در موجود که برای حرکتش به سوی هدفش باید با وجودی پُر شود».

هر گاه یک شیء نقصی داشته باشد که با کمالی در شیء دیگر قابل برطرف شدن باشد، از رابطه میان این دو شیء مفهوم نیاز (احتیاج) انتزاع می‌شود؛ بنابراین «نیاز» مفهومی انتزاعی است که از ملاحظه فقدان چیزی در یک موضوع با یک امر وجودی در قیاس با یک هدف غایی به دست می‌آید.*

نکته مهم: اگر پُر کردن آن فقدانها در قیاس با یک امر وجودی، در راستای رسیدن به آن هدف غایی باشد، «کمال» محسوب می‌شود و آن نیاز نیز «نیاز صادق» تلقی می‌گردد؛ در غیر این صورت مطلوب نیست و آن نیاز نیز «نیاز کاذب» محسوب می‌شود. برخی نیازهای صادق نیز وجود دارند که احساس افراد نسبت به آنها فعال نیست، گرچه شناخت افراد نسبت به آنها فعال است. بنابراین بحث «مدل نیاز» شکل می‌گیرد؛ یعنی انسان چه نیازهایی دارد؟ رابطه این نیازها با یکدیگر چگونه است؟ ضریب اهمیت این نیازها چیست؟

در تمام شاخه‌های علوم، مسیر زیر، ستون فقرات منشأ شکل‌گیری نظریات است:



تشخیص قابلیت‌های وجودی انسان (نواقص فعلی + امکان برطرف‌شدن آن با اتصال

* ر. ک: بیاتی، ابوالحسن و مجتبی خندق‌آبادی؛ «مدل نیازها با اقتباس از نگرش اسلام»، نشر در سایت مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام (isin.ir).

به یک منشأ وجودی) در کجا بحث و بررسی می‌شود؟ پاسخ این پرسش «انسان‌شناسی فلسفی» است که از مراتب وجودی انسان و روابط آنها با یکدیگر بحث می‌کند؛ از پایه‌ای‌ترین موارد مانند «دو گانه‌انگاری نفس و بدن، دو گانه‌انگاری ذهن و روح تجرّد روح» (ملاصدرا شیرازی، ۱۳۵۴، ج ۲، ص ۵۱۵) تا ترکیبی‌ترین مباحث مانند «حرکت جوهری در نفس» (همو، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۱-۱۲) و «مراحل تکامل نفس»، «تأثیر بدن و نفس بر یکدیگر» و «برابری بودن قوای نفس».

تأثیر مثل این نظریات در مدل نیازها چنین است که:

- اگر انسان دوبعدی است، در مدل نیازها باید دو محور نیازهای متناوب با دو بُعد بدن و روح دیده شود.
 - اگر ذهن و روح دوگانه‌اند، در مدل نیازها باید دو محور نیازهای متناوب با رشد ذهن و رشد قلب و روح دیده شود.
 - اگر روح مجرد است و بقای بعد از بدن دارد، باید در مدل نیازها، نیازهای مربوط به مرحله بقای روح نیز دیده شود.
 - اگر نفس دارای حرکت جوهری است، باید در مدل نیازها، عوامل فعال ساز این حرکت دیده شود.
 - اگر نفس دارای چهار مرحله تکاملی است، باید در مدل نیازها، نیازها مرتبط با این چهار مرحله دیده شود.
 - اگر قوای نفس برابری هستند، باید در مدل نیازها مرکز ثقلی که سبب رشد و تقویت کل قوای نفس می‌شود، دیده شود و اولویت پیدا کند.
- بحث «ابعاد درونی انسان» در علم فلسفه با عنوان «علم‌النفس» مورد بررسی قرار می‌گیرد و «منطقاً» بر اساس نتایج آن، باید مدل نیازهای انسان تنظیم گردد.
- پس اگر قرار باشد علوم انسانی اسلامی ساخته شود، باید به نیازهای فیزیولوژیک از حیث انسانی و عاطفی - و نه از حیث فیزیکی - و به نیازهای متعالی - خواه از حیث گسترش افق دید و خواه استقلال اراده فرد - پاسخ بگوید.

۴-۴. رابط چهارم: استخراج شاخص‌های عدالت از فلسفه

یکی از حلقه‌های ارتباطی اصلی، هویت عدل است. علوم انسانی حول محور عدالت می‌چرخد؛ یعنی چه در حقوق، چه در اخلاق، سیاست، روان‌شناسی و مدیریت، هدف این است که میان منابع و نیازهایی که داریم، تعادل برقرار کنیم و با کمترین هزینه بیشترین فایده را ببریم. این هویت تعادلی چیست و چگونه باید برقرار شود؟ اگر هستی قاعده‌مند، شبکه‌ای، ذومراتب و برابری است، بحث عدل در هستی مطرح می‌شود. عدل در هستی چگونه به وجود می‌آید؟ چگونه حرکت می‌کند؟ چگونه گسترش می‌یابد؟

بر اساس تحلیل فلسفی به گمان مؤلف، عدالت عبارت است از: «نسبتی میان نیازها و امکانات که منجر به زمینه‌سازی برای رشد در مقیاس شبکه هستی شود». ایده «عدل شبکه‌ای» یعنی تعیین معادله مطلوبیت در مقیاس شبکه هستی، به طوری که برابری پنج مؤلفه باشد: مطلوبیت جسمی، فکری و روحی، محیطی، جمعی و مطلوبیت پایدار (با میل به پایداری بی‌نهایت).

«مراحل تحقق عدالت» عبارت‌اند از: تشخیص نیاز (در مقیاس شبکه هستی) ← تشخیص امکانات (در مقیاس شبکه هستی) ← تعیین زمینه لازم برای استفاده از امکانات به جهت رفع نیاز (تحقق رشد) ← تعیین نسبت میان نیازها و امکانات (تعریف معادله حرکت) بر اساس مطلوبیت پنج محوره فوق.

نمونه تحلیل فلسفی در مسئله «عدل شبکه‌ای» چنین است:

تجزیه مفهوم اولیه عدل و رسیدن به دال مرکزی «حق» ← تجزیه مفهوم اولیه حق و رسیدن به دال مرکزی «نیاز + هدف» ← تجزیه مفهومی نیاز و هدف و رسیدن به دال مرکزی «نقص، کمال و رشد» ← تجزیه مفهومی کمال و رشد و رسیدن به دال مرکزی «فعلیت، توانمندی و امکانات» و همچنین رسیدن به مفهوم «خیر» ← تحلیل نوع مفهومی «عدل» و رسیدن به «ربطی و نسبتی» بودن آن که «اعتبار دارای منشأ انتزاع حقیقی» را تولید می‌کند ← ترکیب مفهوم یافت شده با پارادایم شبکه‌ای و قواعد تولید

تعریف ← نتیجه‌گیری: این نسبت باید در «مقیاس شبکه هستی» سنجیده شود که قواعد سنجش در این مقیاس از فلسفه اخذ می‌گردد.

نتیجه‌گیری

فیلسوفان دربارهٔ عشق (همان، ج ۷، ص ۱۵۸-۱۸۸)، خُلق و فضایل اخلاقی (همان، ج ۴، ص ۱۱۵)، صفات نفسانی (همان، ج ۹ ص ۸۶) و دربارهٔ تدبیر اجتماعی (اخوان‌الصفاء، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۴۸) تحلیل و بررسی کرده‌اند. ارتباط این موارد به «فلسفهٔ عام» در مسیری که مؤلف در این مقاله پیشنهاد کرده است، قابل اکتشاف خواهد بود. در این مقاله تلاش شد قواعد تحلیلی‌ای تعریف شود که فلسفه به معنای عام در اختیار می‌گذارد تا بتوان زیرساخت‌ها و قواعد حاکم بر یک دستگاه معرفتی (فلسفه‌های مضاف به علوم) یا یک پدیده (فلسفه‌های مضاف به امور) را کشف و در قالب یک نظم منطقی، سازه‌ای با نام «فلسفه مضاف» را ارائه کرد.

منابع و مأخذ

۱. ایمان، محمدتقی؛ فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
۲. حاجی سبزواری، هادی؛ شرح المنظومه؛ تهران: نشر ناب، ۱۳۷۹.
۳. خسروپناه، عبدالحسین؛ فلسفه‌های مضاف؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
۴. اخوان‌الصفاء؛ رسائل اخوان‌الصفاء و خلان‌الوفاء؛ بیروت: دارالاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۵. شریفی، احمد؛ سین؛ معیار ثبوتی صدق قضایا؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۷.
۶. طاهری خرم‌آبادی، سیدعلی؛ «فلسفه‌های مضاف»، فصلنامه آیین حکمت؛ ش ۵، ۱۳۸۹، ص ۸۹-۱۱۶.
۷. طباطبایی، سیدمحمد؛ سین؛ نه‌ایه‌الحکمه؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، [بی‌تا].
۸. عبودیت، عبدالرسول؛ درآمدی بر نظام حکمت صدرایی؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲.
۹. فارابی، ابونصر؛ الاعمال‌الفلسفیه؛ بیروت: دارالمناهل، ۱۴۱۳ق.
۱۰. فضلی، علی؛ فلسفه عرفان، ماهیت و مؤلفه‌ها؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۴.
۱۱. فیاضی، غلامرضا؛ «بررسی و تبیین نظریه حرکت در مجردات»، مجله نقد و نظر؛ ش ۶۹، ۱۳۹۲، ص ۵۳-۸۱.
۱۲. قراملکی، احد؛ روش‌شناسی مطالعات دینی؛ مشهد: دانشگاه علوم ر ضوی،

۱۳۸۵.

۱۳. قطب‌الدین شیرازی؛ شرح حکمه الاشراق؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.

۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی؛ فلسفه اخلاق؛ قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۱.

۱۵. مطهری، مرتضی؛ شرح مبسوط منظومه؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.

۱۶. ملاصدرا شیرازی، محمد؛ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱م.

۱۷. —؛ المبدأ و المعاد؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۴.